

لیلا کاظم زاده
آموزگار، تورنتو (کانادا)

پس از دو هفته شوک تعطیلی اولیه‌ی مدرسه‌های انترابو، وقتی قرار شد آموزش از راه دور شروع شود، به تک‌تک خانواده‌ها ایمیل زدی و گفתי حالت خوب است و می‌خواهی از حال بقیه باخبر شوی. بعد زنگ زدی تا مطمئن شوی جمعه ساعت ۱۰ همه امکان چت تصویری را خواهند داشت.

وقتی جمعه شد و ما همدیگر را در خانه‌ها دیدیم، استرس و سؤال در نگاه تک‌تکمان موج می‌زد؛ هم‌کلاسی فرزندم که با پیژامه و عروسک خرسی‌اش داشت جلوی دوربین لپ‌تاپ صبحانه می‌خورد!

مدیر مدرسه را که به چت وصل کردی، حس کردیم اینجا فرمانده اسکاادران تو هستی. وقتی من گفتم اولین بار است که دل ما واقعاً برای مدرسه تنگ شده‌است، ترس مدیر هم ریخت و برای اولین بار خندید. بقیه هم دهانشان به خنده باز شد. برای لحظه‌ای دلهره رنگ باخت و من هم چون پسرک کودک شدم و به حرف‌هایت گوش کردم. تو ما را شاد کردی.

هر روز ویدیویی از خودت ضبط می‌کردی و تکالیف آن روز را توضیح می‌دادی. هر بار با هر وسیله که شده بود، روحیه‌ی بچه‌ها را بالا می‌بردی. از آن‌ها می‌خواستی هر ویدیویی مناسب هر کدام از موضوعات درسی پیدا می‌کنند، برایت بفرستند. هر هفته با بچه‌ها قرار چت تصویری می‌گذاشتی و از آن‌ها می‌خواستی هر شب برایت بگویند روزشان چگونه شب شده است. هر جمعه عصر، «گوگل کلاس‌روم» گزارش کار بچه‌هایمان را می‌داد، اما باز هم خودت به ما ایمیل می‌زدی و جزئیات تکالیف جا مانده را می‌نوشتی. وقتی تکالیف فرزندم به‌خوبی و با دقت و به‌موقع انجام شد، «گواهی کامیابی»‌اش را ایمیل کردی. بخش بزرگی از دل‌مشغولی ما را، تو با رفتار حرفه‌ای و پرمه‌رت برطرف کردی.

ای کاش بدانی، در نبود امکانات از قبل فراهم‌شده و کم‌رنگ بودن نظارت حمایتی، معلمان خاک عزیز من، خود آستین‌ها را بالا زدند و «آیلاند»^۱ شدند و این‌گونه، اگرچه سخت و پله‌پله، ولی اسطوره‌ی شرف و شعور و شور معلمی شدند! چه مدالی بر شانه‌شان نصب شود و چه نشود، آنان مدخلی نو به واژه‌نامه‌ی معرفت و عشق اهدا کردند و باز با دست خالی فلک را سخت بشکافتند و طرحی نو در انداختند!

جوک‌های بامزه و مناسب هر روز شما در ابتدای فیلم‌های ضبط‌شده‌تان خانواده ما را خندانند؛ امیدوارم انعکاس این شادی گریبانگیر خودتان هم باشد!

پی‌نوشت

۱. اشاره به آن آموزگار آذری زبانی که داستان تدریس مجازی‌اش را شنیده‌اید.



نشان معرفت